

[illegible]

[illegible]

از اینجه که کاران و شاعران از این دنگ از اینجا کشیده که کاشفند از این که آنوقت تو شک در آن اوقات در حال حیات بود
و میان بعضی از اینها زائل است بهینکه آنوقت در آنجا حسن مجتبی دعوت یافت و مستند و اول زوده آن آنها بعضی را
خودشان در باب حکم جانده و او این بود که حق فیه نام بود و سعادت و آرد و در حقیقت برت
مجلس است و ضم در باب و دلش از مردم و آیه آن بر من و آنچه واقعه و در آن پیشه است که حق مجتبی از او و در آن
مثل اینکه مردم طیب است و از اینها است که این صورت ایشان را در وقت و فعل شدن پیش و اینها که این
و در آن از این مردم و اینها است که اینها را در وقت و فعل شدن پیش و اینها که این
که در بارگاه خلیل ریه و خانیستند

[illegible][illegible][illegible]

مکر و مکر نیک محبت است پس اگر در پدید آمدن جواب و پاسخ که آن بزرگوار از جانب
مجلس و چهارم در ذکر خطبه و احتجاجات است بعد از بیان روحی در آنست و در مجلس یازدهم و در مجلس هفتم
ام خطبه و احتجاجات خود را تمام کرده اند اما مکر و مکر از جانب بنده شد تا مکر نیک که در آن مجلس
و در آن مجلس است اول برای سخن از امور است مثل آنکه خطبه و احتجاجات ام علیه السلام در روز اول
بود که در آن روز زینب خواهر آن خطبه خواند و احتجاج نمود و یکی در بعضی آیات دیگر بود که اهل بیت در آن آیات هم
مثل آنکه احتجاجات ام علیه السلام در آیات عیدیه واقع شد و مثل آنکه کلمات ام احوال مکر را در معرفت حیات
افزود و مثل آنکه احتجاجات ام علیه السلام در زمان کوفتی مستقر بآن مدت بودن اهل بیت است در زمان
مجلس و پنجم در ذکر بعضی از فضایل است که در آیات بودن اهل بیت در زمان واقع گشت مثل فضیله رسول
آدم علیه السلام و فضیله اهل کمال و فضیله عاقلین و در آن ترغیلات چند است در بیان اولی و ثانی و ثالث
مثل آنکه بزرگواران میگوید که سر شریف را در مجلس و چهارم غنیمت از تمام آیات که باین مجلس بوده و مثل آنکه فضیله
حضرت رسول الله و دوم در بیان محابوت و جلال و سرش اهل بود فضایل باشد و مثل آنکه سر شریف را
و ششمان مکر در ذکر آنکه از آن سر شریف مجزه علیه قاهره صادر گشت در بیان دوم و ثانی و ثالث

و از آنکه او افضل است از پیش مرادین رسول خدا و هر گویند که از آن کسی که شهادت بخشد و عبارت از آن است
مستقیم است مثل شایسته ترین کسی که علم است و در آن اشارت است باقی معنی دارد و بکار می آید این روایت
در شان او از احادیث و مطالب لطیفه و خواریه شریفه و ایضا که سستی اندازد و امر از آن بصری می شود صاحب خود شایسته
باشد و کردنی اعتبار دارد و در آن ایضا بر شمرده و بنویسد و در حق بصری از مطالب معتدله دارد

مقام ششم در بیان آنچه متعلق دارد و معلوم می شود از آنکه اینها پس در آن اشارت است و مطالب لطیفه و خواریه شریفه و ایضا که سستی اندازد و امر از آن بصری می شود صاحب خود شایسته
باشد و کردنی اعتبار دارد و در آن ایضا بر شمرده و بنویسد و در حق بصری از مطالب معتدله دارد

مقام هفتم در بیان آنچه متعلق دارد و معلوم می شود از آنکه اینها پس در آن اشارت است و مطالب لطیفه و خواریه شریفه و ایضا که سستی اندازد و امر از آن بصری می شود صاحب خود شایسته
باشد و کردنی اعتبار دارد و در آن ایضا بر شمرده و بنویسد و در حق بصری از مطالب معتدله دارد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کردن در خاتمه اشکاست هرگاه گوید که با این گشت محض حال درینکه اذنه است که آن جنبه است
 برای کسی که است باین آن جواب گویم این کلام سابقا از درجه است و استقامت پیش از آنکه این کلام
 معلوم است و از آنکه باین است که محتاج آید است در تمام مذکور و همان آنگاه در زمانه ای که خواست
 و عوام محلی است هرگاه گوید که تو هرگز دادی در بعضی مقداری که نشد و همچنین بعضی معاصی که در آن
 جنبه است که آید اما نه که به خود که در آن فصل از حد احوال بد نیست و چیزها در آن مستحق نکردی
 و آن آنکه در این فصل است و او ایضا از زیاده از کمال زیادت رسول است و زیارت امیرالمؤمنین و زیارت
 رضا و زیارت سمر بر برون یک از وقت و نمودی و این فصل است و او ایضا و در آن شکل کرد
 و فصل است و او ایضا و دیگر از زیاده است مثل زیارت فاطمه زهرا و حسین و زیارت کسی که
 از رضا و کمال است از آنکه بی بر زیارت سمر و پس آید این در میان کلمات تو را و شش است و تو
 کردی از آنکه آن بر آن بودی و بی شکم که بر تو تا بر این حد که هرگز نمی توانی و آن شخص و کلام دیگر هم از آن
 که بر آن بودم و آنچه از آنکه ام بخت و دوستی بدان و تمام حقیق حال در آنکه تو را از آنکه شک به بود که این
 بولایت این باین بنیام جامع است که در آن لحظه شود و آتیه ای بل است محبت یعنی آتیه ای و زیاده
 و حقیقت این که بطریق اجماع چنانکه در فصل گفت آید بود و مذکور واحد و شی جامع پس چندین شود این و آنها
 و حقیقت آتی هست در بنیام بطریق تقریب و جدا نه پس از این سبب ثمریه هر بخت رسیدن این
 بد و بعضی دیگر و از آنکه بولایت بخشان بد و بعضی که چون در کمال آید به خطه شود و بگویند
 کامل در بخت و ولایت بدان از آنکه گوشت و عظام او از آنکه است طایف از این زیارت سبب است
 که به و عظام او داده شده زیرا که او قطع عین بود و است و کلامی غیره و قرین که پیش که در مدت بالا
 آن و پیش که مشرعه بود و مادر و برادر و همچنین تو ترش آتیه است که در مدت از او و این است از آنکه او حساب
 از آنکه و هرگز و هرگز و از فضل و خیر است که این از این است که در بعضی مقامات و مقامات سابق
 گشت و این که بی بی مقامات دارد و آنچه که نشد از فصل اول و بعضی از زیارت است بنده زیارت
 و پیش و زیارت از پیش ام رضا و زیارت سمر و زیرا که انجام آن مقام است که خطه شود و در آن
 و آتیه ای هست و حقیقت نور آتیه ای که بگویند این بخت و است این محوسب بهیله و آن و آتیه ای
 و لا و محسوس او بطریق نقد و جدا و هرگاه خواهد که کثرت آشکارا به بگویند زیارت جد و پدر مادر
 و برادرش و زیارت او و لا و محسوس او از و هر زیارت خود او و یک و دوز زیارت و هر از و هر زیارت
 و این را به پیشه پس هرگاه گوید که کلام در زیارت بود که فصل اولی بر زیارت و آتیه ای بطریق
 اطلاق و در است یعنی زیارت که فصل اول و ده شد بر زیارت جمع کننده قدر حاصل و خواست
 و تمام زیارتش باشد و در این فصل است بسیار و آنکه کلام بطریق اطلاق و آتیه ای است بگویند کلام در آن
 بطریق اطلاق و این است بگویند بعضی از حاصل و خواست و کلام آن که زیارت که زیارت سمر و محسوس است و آن
 و حسب زیارت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که زیارت سمر و محسوس است و آن
 چنانکه دوستی و بد بودن که آن بد و آن عذر از این پیش و مانند بودن تا که زیارتش حاق بر این
 و آن و محقق بودن این حاقی شد و در وقتیکه بگذرد زمان ترک از چار سال در میان و از هر دو
 و محقق است زیارت سیدالشهدا است که و در آن زمانه و آنکه هم از آنکه و زیارت سمر و از آنکه
 و عظام او شده و میوه و در زری هر دو است و زیارتی و فصلی است که بسیار زیاده و تو آتیه ای نه است
 که آن است سبب زیارت سمر و در بعضی از اوقات شریفه و از آنکه حاکم است عین و در وقت
 آنکه و در وقت و بعضی از زیارت سببهای ماه مبارک رمضان و اول و نصف رجب و غیره و آن
 و در وقت و از آنکه در این همه زیارت سمر و در وقت سبب هرگاه در آن مقامات که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مقام خیرات

[illegible]

مفاجعتنا

[illegible]

مولانا

مجلس دہم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

و انچه خواهد بود
سپاس تو
که ای
فخر
از همه
بزرگتر

مقام رکنی

[illegible]

[illegible]

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

[illegible]

[illegible]

دستگاه های قلبی

[illegible]

عليه السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْجَرِيُّ

[illegible]

[illegible]

کوشش برادر بکنده بود و در حضر مستحسن در آن هنگام مقوم بود و طبع بیکر پس در آنوقت بر کشتن آن نیکو سلسله را برادر
 و با دو سلسله در آنجا میرزا داد و اینجور برادر چند پس و کسانیکه در طرفین بودند هم این نیکو کشتند و مکتوبم در آنوقت
 ظاهر مکتوب و یکروز در وقت من خود را توانستم مکتوبم از رسیدن کبر که در آن وقت خود خدایم در آنجا نیکو کرد و با خبر خود کردم
 و در مکتوب گویا که در آنجا حسین و عقیقه مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتن خود غلطان و خطاب که در مکتوب بود
 و حسین که یکروز و عقیقه آن کبر و در آنجا نیکو کشتند از حسین مردی و در آنوقت در آنجا نیکو کشتند حسین در آنوقت و عقیقه او را
 و اینجالت در آنوقت در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 و با دو سلسله کشت بعد از آنکه در آنجا و با دو سلسله کشت بعد از آنکه در آنجا و با دو سلسله کشت بعد از آنکه در آنجا و با دو سلسله کشت
 بخون خود کشته شد بر سر خوار کرد و بر دشمنان از شیر باز شد و دست بر سر دشمنان در آنجا نیکو کشتند و با دو سلسله کشت
 حال و یککشت هفت نیکو کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت
 صریح بگویند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 آنرا که نیکو کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت
 عقیقه مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 از سر حوزن در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 بخون خود خطاب بودند و حال که او مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 او کشتن جمیع که در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 حد کردن تمام مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 در آن مقام سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت
 که حاکم را از آن زمان نزد باب رفته نظر نمود و بعد از آنکه از آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 که شمشیر خود را بکشت تمام مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 تا به حسین کشت تا به حسین کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت
 کشته و در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 او را در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 در آنوقت مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 و بر قوه بادیت و قوه خدا و امانت بر شمس و قمر در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 برادرش است خدا بی رحمت از آنکه از آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 سبب ظاهر این حسین کشت تا به حسین کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت
 و جان من بجان خود را با حسین کشت تا به حسین کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت
 و برادر است تا به حسین کشت تا به حسین کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت
 تا به حسین کشت تا به حسین کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت
 خود را که با حسین کشت تا به حسین کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت
 که در آنوقت مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 نه نه که حسین کشت تا به حسین کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت
 حسین برادرش است که در آنوقت مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند و مکتوبم از طرف آن میرزا در آنجا نیکو کشتند
 نه نه که حسین کشت تا به حسین کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت و با دو سلسله کشت

راسه فربما لا يسه ما راسه انكروا عن حرم الرجل ما قصد في نفسه فليعلمه بطريق
 كقولكم قال قصد القوم كقولهم ذلك يظلم شرب من الماء فكذلك حمل
 يفسد على القران يحملوا على ما سمعتم على اكله عن مائل ابن شهاب السوي
 وقيل بوحي عن الجلود ان الحسين عليه السلام حمل على الاغصان التي على
 الخراج الرقيق فكانا في ان بعد الاف ميل على الشجرة بعد فخرهم وانتم القوم
 على القران فلما اوقع القوم يراهم لم يجدوا ما اكل عليه السلام فلما ان عطشا
 ولما عطشوا ان الله لا يذوق الماء حتى تشرب فلما سمع القوم كلام الحسين
 رفع راسه ولم يشرب الماء كما فيه الكلام فقال الحسين عليه السلام لعل الله
 يشرب ما اشرب فقد الحسين عليه السلام به معرف الماء فقال له فارس ابانا
 عبدالله تسلكوا بغير هذا الماء قد هلك عوامك فقص لنا من يدو وحمل عليه
 السلام على القوم فكم لهم فاذا التفتهم راسه وعرف انما حديثه منهم ليعرفوه من راس
 الماء وان فيه امهلا الشجرة والامر بعد اطلاق الامر عليه السلام بكسر عين
 الاختيار وكونه جله انما صدرت من سؤ الاوب ذهولهم عن شأن الامام والكون
 المطلق وكفى لا فان علوه الاوتين والآخرين بالنسبة الى عمله بعد حله في
 واسمه واجبه صلوات الله عليهم اجمعين مثل نسبة القطر الى البحر المحبذ في
 الاقتصار وهذا بعض من الله وسوله وقد اذعن بذلك حكمة ائمة الحديث من الله
 اهل السنة بل ان كنهه نكتة الشريعة وروحها الفداء عن شرب الماء في ذلك
 الوقت انما كان لوجوه وبهذه ايسر ارجحهم الاكل ان لا يظلم الله انهم قد طلبوا
 عن الامام ومجده الله على الانام بذلك النوع من الكلام مطلب اعظم او هو لا
 فقد على حاله بك كانت هذه الحادثة من سيرة العظيم لولا انك وكنت تقابل
 وانت فان من الماء وانت من امهلا النبوة ومعدن الكثرة كيف مجت سائلك منبرك
 ان تفنك على سيرة عظيمك وانما انما الامام رسول الله كان سبدا وان اهل
 القوم الاية والهم العلية فلما سمع ان المنافقين يذكرون اسم الحرة والعرة الظاهر
 كنهه عن شرب الماء محض ذكركم هذا فقد سن روحه الفداء لاصحابه التمسح به
 والعبرة سيرة بخلافه وطريقه واخيه في مرعايا انما هو والعبارة وانك ان شاء الله
 على سيرة عظيمه كان سطر من سطوح حقيقة عالم الارواح ولكان ذلك على اهل الحقيقة
 لا العريضة ومع ذلك كان ان كلامه في الحقيقة حسنة من حسنة الاكابر والكرام انما

[illegible]

[illegible]

عَلَيْهِمْ

[illegible]

[illegible]

فرستادند شش هزار سوار و پیاده آمدند از آن او در آن شهر پیاده گشته و بایر شهر را گشتند و خود را در سبیلند
 و یکی از ایشان چند روز را منتظر آمد پس بگویند و دیده شد بر خطه و دند و هدف و انانیک ایشان بود و نگفتند و انانیک
 شکر گفت و تا شش روز و با لغوم معاند میکردند تا دند و هدف را گشتند و سر راه هیران را در ایشان
 گرفتند و زنان گنبد شدند و پیش از آن بعضی آورده و محوم علی محض گفتند ای قوم گنبد که در حسین سپید خضر سپید شما
 شبهر شما غلغله و غوغا عین رانج کرده با او معاند نموده پس شش مرد و دوازده ملوان از اهل شهر گشته شدند
 و آنکه و انانیک در چون کسب علم الدین ظهور آتی متقلب غلبون تینسلت کدر بیان کردن امر یکی با خدمت غلبون
 دارد و آنکه در شبی نقل شده و حیکم که بر آن را بدیده محض آورده اهل محض ایشان را گنبد ایشان که بشهر ایشان در غلغله
 گشته شریف از آن شب سخن در نقل کرده آورده گنبد که بر جرجیس و همی بنانجا میبویته کردند و رفتند در حالیکه حوسب
 طلب میکردند و در یکی بخت چنانکه در یک سبب بود که در آن چهار هزار نفر کشیده و هم قسم شدند که خود را
 یک نیکه با او بکشند و کشند و شریف را در ایشان که در غلغله خودشان دفن نمایند و بسبب این پیش از آنکه
 دیگران انجیز نموده رسیدند و آنجا کشیدند و با بیان داد پس گرفت و صاحب بعلبک نوشت پروک را بر آن
 خاچی و آنست حسین بن علی است پس گزینان بر نهاده و سایر آلات خود را کردند و نام خود را نام این بدیده و کشیدند
 بعلبک است گفت خدا تران ایشان را که از آنکه کرده و چهار پیش از آن و در شش ساله از ایشان که گنبد
 کردند پس و عا و غیرین بخواند و در دهه ایشان متحارب شد و ای کوی که پیش کرد و با عیونیه که در باجمع میوزند و
 شش است با شامیده و در دهه صبح کوچ کردند و راه می رفتند و بعد از این رسیدند و فرود آمدند و سر شریف
 با خدمت و ما بعبص کردند در حالیکه سر شریف را که گنبد و در دهه قتی شنیدند که در حسین مرگه میگفت نام خود
 گفت تو کیمین خدا ترا جنت کند گفت من که با خودم خود آوردم که بکین باقی نام و رسیدیم در حالیکه او را گنبد
 بودند و ای کوی که در دهه انجیزند و دل ایشان را کشید و گفتند ای قوم که در حسین مرگه میگفت نام خود
 شش را گفتند و در دهه رصومه خود سر بر آن آورده و بر شریف نظر نمود در حالیکه نور از آن عین که در همان آنان
 گرفت و نظر کرد و یکبار بستان صحنج کرد و دهه که نازل میباشند و در ای کشند و با عید و عید یک بهام پس
 در اینجا جنت میوزند و در دهه و حیکم قیوم کرده و گنبد که کوچ نمایند و در دهه است ایشان را شکر گشته گفت و شما چه جز
 گفتند حسین بن علی است گفت و در شکر گشته گفتند غلغله خضر هر را که کوی در دهه است خود را هم دیگر نزد
 و در دهه قوه و آنکه از این عین عیار بود است که است در اینجا کشند که چهار و دهمندان میوزند و گنبد
 گفت میگویند و انانیک از آنکه گنبد آنان خون بار و این از عین است که آنان که بر میبندد که برای عین میوزند
 و با بر دهه از آن گنبد و عیار از آنست که بر خضر میوزند و بر دهه میوزند و گنبد از آنان که در کبر که
 میبندد سر از شریف بود و گفت سر را این نشان ده و با و نظر کنم گفت آنرا گفت که عیار میوزند که بر شریف
 بنید عین بر عیار و آن در دهه و کید دهه بر دهه است و در دهه است من آنرا به عید هم پس حاضر نمود و او را
 در اجماع نامش را که گنبد که در دهه است و در دهه است و در دهه است و در دهه است و در دهه است و در دهه است
 میوزند و دیگر است و میبندد که گنبد بن با عید هم که بر شریف و در دهه است و در دهه است و در دهه است
 میوزند و در دهه است و در دهه است و در دهه است و در دهه است و در دهه است و در دهه است و در دهه است

عليه و آله و سلم

[illegible]

[illegible]

و چون آنکه ظاهر شد فیضی شایسته که در میان ایشان شلوانش بود که در میان آنها بود پس بر آنکه
 برین بود و او را در میان کوفت فراق میکرد و بیشتر خود بر طرف دست و پشیمان خود پس آن شخص شلوانش
 گردید و بر آنکه ششین و چتر گفت و در آن آوازها که در فراقش بود پس با او میگفت و باغش نمود که در این چهار سال
 بختیست عرض کند که با آنکه بختیست که در آن روز که بود که با او بود بر سرستادن و توبه گوشتی حضرت از خود
 که در آن خودشان را بر این ظاهر نمودند در میان ایشان اما استوار است که در میان ایشان خورد و گوشت کردند و در آنست
 ایشان اندر شد از هر چه پس از آن که شد هر چه را که در ایشان می فرستیدم اگر چه است و در آن که در میان
 ایشان میگفتم خدا تعالی است که در یک شب از او فرستاد از مسلمانان که بختیست که در آنست که در میان ایشان
 پیغمبر بر سرستادن و در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آن یک با او بود و در آنست که در میان ایشان
 از او شد و در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 بود و در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 چنانکه خاصه در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 دفع میکند و در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 در قرآن که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 از آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 از وجهی علم است که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 انکار چنینست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 مثل انفاق و در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 آمدن آنکه در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 بختیست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 ایشان را در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 خدا را این و در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 مسعود و در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 از آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 سلام و امانت و در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 از این مسعود و در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 اما پیغمبر بود که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 مسعود که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 مردان که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 خداوند خود را که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 میفرمودند هر کس که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان
 در میان ایشان میفرمودند هر کس که در آنست که در میان ایشان میفرمودند هر کس که در میان ایشان

أولئك قتلوا في سبيل الله
وغيرهم قتلوا في سبيل الله

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَمَّا الْفُلُ فَأَمَّا الْفُلُ

لَوْ كُنْتُمْ مِنَ الْإِيمَانِ
بِأَنَّ الْإِيمَانِ

وَأَمَّا الْفُلُ فَإِنِّي مُبْتَغِيهِ
وَأَمَّا الْبَيْتُ فَإِنِّي مُبْتَغِيهِ

وَبَارِكْ وَسَلِّمْ

کتابخانه عمومی و اطلاعیه

عليكم السلام

[illegible]

يا مقيم القلوب في كنف الرحمن
 طالع الرحمن ان يذكرك السلام
 تنجلا من طالع الرحمن
 احيا لجان طالع الرحمن
 للجان طالع الرحمن
 القصاب وقطعته

اَعْظَمُ مِنْهُ دُنُوًّا اِلَى خُشْيَاكَ
رَبِّ اَفْئَاتَا اِلَى اَلْقَبْرِ

أشكر الله على ما هدانا لهذا
أشكر الله على ما هدانا لهذا

اغبط على ابنه الحسين وبنينك
والا لانا لك فوق سماه

لَمَّا لَبِثُوا الْغُفُورَ أَرْبَابًا
بَعُورًا وَفَارِسِينَ مَخْضَرًا

عليه السلام

[illegible]

ابن الجوزي له عين القضاء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتابخانه عمومی مسجد جامع کربلا

طاب ثوبه المنيح
الموتى واما فقلنا لاختلاف

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ فَاجْعَلُوا مِنْ أَهْلَائِهِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَّا بِإِذْنِ رَبِّكَ

[illegible]

از دنیا خود رویت کرده ان طایران حسین کان ذکر حال من خسته شد فرود من بجای اسرائیل آمدند در سینه که حضرت طایران
که در سینه خود حال آنکه تر که خدا صبح میبود و ایشان را از بنی اسرائیل مصورت میبود و حکایت ایشان را نقل میفرمود پس چون آن
صلوات ایشان رسید فرمود در سینه که خدا صبح میبود و ایشان را از بنی اسرائیل مصورت میبود و حکایت ایشان را نقل میفرمود پس چون آن
اولا حضرت رسول از حضرت امیر از آنکس نمود که چه گفت آنکس از ایشان را صبح نمود و در دنیا آنرا آنچه میباید و بر ایشان از
عذاب بقرت بسیار داشت از عذاب این پس عرض کرد بنی زبول آنها را چه داشتند از تو میفرمود بعضی از آن
با گفتند هرگاه که شدن نام حسین باطل میبود پس آنکه رسید کردن آنکه در روز شنبه نزد کرب و پس هر چند که نام او را حضرت
نمود چنانکه بعد از کشته شدن آنحضرت بود حضرت طایران حسین فرمود که این گنبدان بود اگر چه شیطان آنرا آشوب کرد
بود و دنیا آنکه گنبدی است ای او که فرزند پس خداوند پاک بود و ایشان که سزا که حجت حق بر تو بود و چون شیطان را نگاه کرد
و حال آنکه شیطان را سزاوارد بود و در هر گنبدی که بود که گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
ایشان بودند و اگر گفت حجت است خدا را علیه در هر گنبدی که بود که گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
حال این صید گشته که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
کرده میبود از آنچه میگوید که از دنیا که آن سوال میباید حضرت با فرمود و رایک طایران حسین را چه داشتند از تو میفرمود بعضی از آن
عرض کردند بنی زبول که چون بعد از کشته شدن آنکس که طایران حسین را چه داشتند از تو میفرمود بعضی از آن
و در آنکه از این امیران که فرمود که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
آنرا از سینه بیایم که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
چنان که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
حضرت با فرمود که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
با فرمود که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
تو بعد از آنکه حضرت با فرمود که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
صلوات که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
و فرمود که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
بنی امیه بنی امیه که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
رفت عاده و زود پادشاه حجت است خدمت پادشاه تا رفعت که است پس پادشاه از او حجت است و پادشاه را چه داشتند از تو میفرمود بعضی از آن
ما پیش روی آنکه حجت است بنی زبول که پادشاه حجت است خدمت پادشاه تا رفعت که است پس پادشاه از او حجت است و پادشاه را چه داشتند از تو میفرمود بعضی از آن
کیف حجت است بنی زبول که پادشاه حجت است خدمت پادشاه تا رفعت که است پس پادشاه از او حجت است و پادشاه را چه داشتند از تو میفرمود بعضی از آن
طیشت از طایران حسین را فرمود که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
کاری که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
تر از طایران حسین را فرمود که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
شهر را که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
کبش بنی زبول که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
خون بنی زبول که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن
در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن گنبدی که در آن

در آن

خاتمه

[illegible]

بِحَدِّهِ وَالْمَلَكُ كُلُّهُ قَوَّارِ السَّخَاوَةِ فِي تَعْقِئِ أَسْرَارِ السَّمَاءِ حَتَّى الْفَرَمَائِشُ جَبَابِلُ الْعَالَمِ
أَقَايِ حُسَيْنٍ يَا شَاخَانَ امِيرِهَا وَارْجِعْ بِأَمْرِ قَوْمَانِ دِمِ اِقْبَالَ رِسْمَتِ احْتِمَامِ بَرُوفِ

[illegible]

آنکه چو شدت از علم نرسند
 جز خوف و خوف و خوف و خوف
 و از بیم که از غفلت نرسند
 جز سنا که سنا که سنا که سنا

پنجم

کفیه قادیان کے چھوڑ
شہر کوں نہ دھوئے خواہ
روح اعلان نہ کرے کشتی
راکو نہ کرے جیل میں روم

بسم

حکمران و پادشاهان و
 جنمای کار و ترسناکی او
 جزو کارش را نمود و همان
 جزو حکمی شرفیست که بر
 کاظم خرمزهره و حسن
 بن زین و کار و نصیب است

بسم

خون کا دایہ چائے نہ ہو حشر
ایک طبیب کی چھین خانہ بزم
از عروج خون او شد کل خون
پس می دہستم ز ہر خطا کرد

بنده و محرم

و از جوانی که با بس ملاین
نشدن چو بخروشان مکر ملا

مردی هر دو آن همه دیره چنان
آهسته که بود بر دوشک هم

خلعتی که آن مکر که ملاین
بضیقه سلطانین زیاد داد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیا که در خیمه دخواها در کرد
در این دو بیج با کل شمشاد کرد
از زده دل خرو ولاد کرد

بند و واردم

در دین و دنیا همه مستعان نباشد
چون در دنیا و دین همه مستعان نباشد
آرام و آسایش نماند
چون در دنیا و دین همه مستعان نباشد
چون در دنیا و دین همه مستعان نباشد

[illegible]

was
CIA

